

علت ناکامی مصدق در تحقق استراتژی کنترل ارتش توسط نهادهای غیرنظامی

مرتضی نعمتی زرگران*

چکیده

این تحقیق تلاش دارد با توجه به استراتژی دکتر محمد مصدق در قبال نیروهای نظامی، موفقیت کودتا علیه وی را در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مورد بررسی قرار دهد. فرضیه تحقیق این است که استراتژی مصدق برای کنترل نیروهای نظامی با استراتژی حفظ سلطنت در تضاد بود. همین مسئله سبب شد در جایی که نیاز بود تا مصدق دست به اقدام جدی برای تسلط کامل بر ارتش بزند، به علت احتیاط برای به خطر نیفتادن سلطنت، از اقدام خودداری کند. در ایام کودتا نیز، مصدق میان به صحنه آوردن مردم و

* دکتر مرتضی نعمتی زرگران استادیار رشته علوم سیاسی دانشگاه پیام نور می باشد.
(Nemate49@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۳/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۰/۲

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره اول، زمستان ۱۳۸۷، صص ۲۴۷-۲۱۳.

کنترل کامل اوضاع، و اقدام برای حفظ سلطنت در تردید بود. همین مسئله سبب شد نتواند اقدام مؤثری مقابل کودتاچیان انجام دهد. در نتیجه به جای برخورد قاطع با نیروهای نظامی طرفدار سلطنت، با نیروهای اجتماعی طرفدار خود مقابله کرد. این وضعیت سبب شد زمینه اجتماعی برای اقدام کودتاچیان فراهم و دولت وی سرنگون شود.

واژه‌های کلیدی: مصدق، ارتش، سلطنت، امریکا، شاه، انگلیس.

مقدمه

در دوره *رضاشاه* ارتش ایران به رکن اصلی قدرت نظام پهلوی تبدیل شد و مجلس و دولت هیچ اختیاری از خود نداشتند؛ لذا نمی‌توانستند درباره نقش ارتش اقدامی صورت دهند. هم‌زمان با سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ و روی کار آمدن *محمد رضا پهلوی*، از آنجاکه تمام سیاست‌مداران خاطره خوشی از دخالت ارتش در سیاست نداشتند، بررسی نقش ارتش به یکی از مهم‌ترین موضوعات سیاست روز ایران تبدیل شد. از جمله کسانی که کنترل ارتش توسط نهادهای غیرنظامی را یکی از اصول سیاسی خود معرفی می‌کرد، دکتر محمد مصدق بود. وی اهداف خود را این گونه اعلام کرده بود: موازنه منفی در سیاست خارجی، اصلاح قانون انتخابات، کنترل ارتش توسط غیرنظامیان.

پس از قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ شاه مجبور بود با سیاست‌های مصدق همراهی کند؛ لذا بنا به اجبار، عهده‌داری وزارت جنگ از سوی دکتر محمد مصدق را پذیرفت زیرا در آن مقطع شاه توانایی مقابله با افکار عمومی را نداشت.

حال سؤال اصلی این پژوهش این است که چرا مصدق به عنوان نخست‌وزیری که کنترل قانونی ارتش را در دست گرفت، نتوانست از این فرصت برای کنترل واقعی و عملی ارتش و هدایت آن به سوی سیاست‌های خود استفاده کند. به عبارت دیگر چرا مصدق به‌رغم کسب مقام وزارت جنگ، در تحقق استراتژی کنترل غیرنظامیان بر ارتش ناکام ماند؟

در پاسخ به این سؤال این فرضیه مطرح است که اعلام استراتژی وفاداری به سلطنت پهلوی دلیل اصلی ناکامی مصدق در اعمال قدرت بر ارتش بود. به عبارت دیگر استراتژی کنترل غیرنظامیان بر ارتش با استراتژی وفاداری به سلطنت

محمد رضا در تضاد بود و سرانجام همین تضاد مصدق را بر سر دوراهی قرار داد. طرفداران شاه توانستند از این تردید مصدق استفاده و او را سرنگون کنند تا کنترل تمام عیار ارتش دوباره در دست محمد رضا قرار گیرد.

اصلاح یا دگرگونی

هر نظامی اعم از اقتصادی، سیاسی یا اجتماعی دارای مفاسد یا انحراف‌هایی است. هیچ نظامی یافت نمی‌شود که از تمامی اشکالات بری و پیامدهای سوء حداقلی برای بخشی از جامعه نداشته باشد. حال سؤال این است که آیا باید برای رهایی از مفاسد نظام و از بین بردن مظاهر ظلم و بی‌عدالتی، به دگرگونی کامل آن نظام دست زد یا می‌توان آن را اصلاح کرد. بنابراین بحث انقلاب یا اصلاح، بحثی است که در میان اندیشمندان علوم سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. این پرسشی است که به طور جدی برای نظریه‌پردازان مارکسیسم منتقد نظام سرمایه‌داری نیز مطرح بوده است. یکی از سؤال‌هایی که از آنان پرسیده می‌شود، این است که آنان برای اصلاح نظام اقتصادی جهان به دگرگونی کامل نظام سرمایه‌داری معتقد هستند یا آن را اصلاح‌پذیر می‌دانند. بیشتر آنان به دگرگونی کامل نظام سرمایه‌داری اعتقاد دارند. در مقابل، نظریه‌پردازان طرفدار لیبرالیسم و نظام سرمایه‌داری آن را اصلاح‌پذیر می‌دانند. هربرت مارکوزه در پاسخ به این سؤال که آیا می‌توان از راه اصلاحات به جامعه‌ای انسانی و مستقل دست یافت، ضمن آنکه اصلاح را رد نمی‌کند، بر این نکته تأکید می‌کند که استثمار و سرکوب به ذات تولید سرمایه‌داری تعلق دارد و آنجا که اصلاحات بخواهد ریشه‌های تولید سرمایه‌داری یعنی سود را قطع کند، در آن صورت نظام سرمایه‌داری در برابر اصلاحات از خود دفاع خواهد کرد.^(۱)

ادوارد برنشتاین از نظریه‌پردازان سوسیالیست، اصلاحات اجتماعی را بر واژگونی نظام سرمایه‌داری ترجیح می‌دهد.^(۲)

اما آنان که مدافع نظام سرمایه‌داری هستند، اصلاح آن را امکان‌پذیر می‌دانند. به عنوان مثال *کارل پوپر* در پاسخ به این انتقاد که نظام سرمایه‌داری برخی از شهروندان را مورد سوءاستفاده اقتصادی قرار می‌دهد، اظهار می‌دارند دولت می‌تواند از شهروندانش در برابر سوءاستفاده از قدرت اقتصادی دفاع کند و نهادهای

اجتماعی برپا کند که از افراد ناتوان اقتصادی در برابر توانگران صیانت کند؛ نهادهایی برای صیانت در برابر استثمار.^(۳)

وی مخالف دگرگونی کامل است و آن را تباه‌کننده می‌داند و ویرانی نظم اجتماعی موجود را سبب ناخوشی‌های اجتماعی، ناعدالتی و اختناق برمی‌شمارد و بر تعویض حکومت به روش‌های مسالمت‌آمیز تأکید می‌کند.^(۴)

قرن بیستم را می‌توان نبرد میان دو ایدئولوژی انقلاب و اصلاح دانست. این نبرد در سطح جهانی میان مارکسیسم و لیبرالیسم بود که اولی طرفدار انقلاب و دومی حامی اصلاح بودند.

این اختلاف در سطوح ملی هم وجود داشته به گونه‌ای که منتقدان نظام‌های سیاسی در اتخاذ روش‌های انقلابی یا اصلاح، دچار اختلاف نظر بودند.

البته یک پرسش در این زمینه این است که آیا در صورت دگرگونی نظام حاکم، نظام جدید مطلوب‌تر خواهد بود یا نه و آیا طرفداران دگرگونی نظام حاکم، شکل سازمانی نظام آینده را به نحو مطلوب طراحی کرده‌اند یا نه و آیا تضمین می‌دهند نظام آینده حتماً بهتر از نظام موجود خواهد بود؟ برای پاسخ به این سؤال جواب قطعی وجود ندارد. هربرت مارکوزه می‌گوید: «ضمانتی وجود ندارد و تاریخ شرکت بیمه نیست».^(۵)

بد نیست در اینجا قدری به تفاوت انقلاب و اصلاح اشاره شود. انقلاب تحولی سریع، اساسی و خشونت‌بار در ارزش‌ها و اسطوره‌های حاکم بر جامعه و نهادهای سیاسی، ساخت اجتماعی، رهبری، فعالیت و سیاست‌های حکومتی است. خشونت فراگیر، دربرگیری بیشتر افراد جامعه و تغییرهای بنیادین در ساختارهای جامعه از ویژگی‌های انقلاب است.^(۶)

البته انقلاب بیشتر در عرصه اجتماع و توسط توده‌های مردم و به اصطلاح از پایین به بالا انجام می‌گیرد و دولتمردان بیشتر طرفدار اندیشه‌های اصلاحی هستند.

اصلاح برخلاف انقلاب، پدیده خشونت‌آمیزی نیست. اصلاح در واقع حرکتی است که جامعه را بیمه کند تا از گزند انقلاب در امان بماند. اصلاح نوعی بازسازی ستون‌ها و سقف‌های بنای سیاسی است. اصلاح بیشتر از جانب حکومتگران و طبقات بالای جامع عرضه می‌شود...^(۷) هواداری از رویکرد اصلاح به این معناست

که نسخه‌های «تغییرهای تحولی و تدریجی» به نسخه‌های «تغییرهای انقلابی و ناگهانی» ترجیح داده می‌شود. آنچه در جامعه وجود دارد، از اعتبار نمی‌افتد و قصد ویرانی آن در کار نیست. بلکه تغییرات بر مبنای آنچه هست استوار است؛ لذا اصلاح متکی به روش‌های سیاسی عملگرایانه است.^(۸)

البته انقلاب یا اصلاح از مفاهیم نسبی هستند و هر جامعه‌ای با توجه به شرایط و ویژگی‌های خود می‌تواند درباره آن بحث کند یا یکی از آن دو را به عنوان استراتژی خود انتخاب کند.

اصلاح یا دگرگونی نظام شاهنشاهی در زمان نهضت ملی شدن نفت نیز مطرح بوده است. استراتژی مصدق در قبال ارتش از استراتژی کلی‌تر وی در قبال نظام سلطنتی متأثر بود.

استراتژی حفظ سلطنت

مصدق دو دلیل عمده برای حفظ سلطنت داشت. نخست اینکه اصولاً به تغییرهای انقلابی اعتقادی نداشت. وی در خاطرات خود می‌نویسد: «لازم است تأیید کنم به قسمی که نسبت به اعلیحضرت همایون شاهنشاهی یاد کردم، همیشه وفادارم و اطاعت از اصول قانون اساسی را نه فقط در صلاح مملکت بلکه در صلاح مقام سلطنت نیز می‌دانم».^(۹)

«من نه فقط با جمهوری دموکراتیک بلکه با هر روند دیگر آن هم موافق نبودم چون تغییر رژیم موجب ترقی ملت نمی‌شود و تا ملتی دانا و رجالی توانا نباشد، کار مملکت به همین منوال خواهد گذشت. چه بسیار ممالکی که رژیمشان جمهوری است ولی آزادی ندارند و چه بسیار ممالکی که سلطنت مشروطه دارند و از آزادی و استقلال کامل بهره‌مندند».^(۱۰)

دلیل دیگر مصدق برای حفظ سلطنت این بود که وی مبارزه در دو جبهه را برای مردم پُرهزینه می‌دانست. وی آگاه بود که انگلیس هرچه بیشتر در مجامع بین‌المللی شکست بخورد، توجه خود را بر تشدید اختلافات داخلی متمرکز خواهد کرد. مصدق در خاطرات خود نوشته: «چون سیاست خارجی انگلیس در مراجع بین‌المللی دچار شکست شده بود، ظن قوی بود که مبارزه خود را در کشور

شدیدتر کند».^(۱۱)

به نوشته کاتوزیان، مصدق واقعاً نمی‌خواست شاه را ضد خود برانگیزد، چون می‌خواست نظام سلطنت مشروطه را حفظ کند و امیدوار بود از مخالفت شاه با خود بکاهد. بسیاری از رهبران و اعضای فعال نهضت ملی می‌دانستند ادامه جدایی میان شاه و دولت بالقوه چه صدماتی به بار می‌آورد.^(۱۲)

مصدق خود نوشته: «همان‌طور که بارها متذکر شده‌ام، صلاح ندیدم با وجود جنگ در جبهه خارجی، دست به اصلاحات داخلی که موجب تشنج‌های بزرگی می‌شود، بزنم و جنگ در دو جبهه را بر ملت ایران تحمیل نمایم؛ از این رو تا سر حد امکان کوشیدم در امور داخلی وضع موجود را حفظ کنم، ولی در همان اوائل در نتیجه احساس عدم امنیت برای شخص خود، در مجلس متوقف شدم و رئیس شهربانی وقت را از کار برکنار کردم».^(۱۳) وی در جای دیگری نوشته: «پس از اینکه با اراده ملت مجدداً اینجانب مأمور تشکیل دولت شدم، روز اول مرداد ۱۳۳۱ که احساسات مردم به اوج عظمت خود رسیده بود و همه از جریان آن واقعه استحضار کامل دارند، برای اینکه به کلی رفع نگرانی از اعلیحضرت شود و دشمنان مملکت در این موقع که ما گرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز نتوانند ذهن ایشان را مشوش نموده و اختلافی میان دربار و دولت بیندازند و از این راه به اساس نهضت ملی ضربتی برسانند...».^(۱۴)

بنابراین مصدق اعتقاد داشت انگلیس و امریکا برای ایجاد اختلاف میان دربار و دولت و در نتیجه فلج کردن دولت در پیگیری ملی شدن صنعت نفت، نقشه می‌کشند و لذا وی تشخیص داده بود برای ختشی کردن این توطئه باید از هر گونه اقدامی که موجب تیره شدن روابط با دربار و شاه شود، جلوگیری نماید. مصدق تلاش کرد هرچه بیشتر اعتماد شاه را جلب کند. وی نوشته است: «برای اینکه ذهن شاهنشاه را از تصدی وزارت جنگ من مشوب نکنند، از پیشگاه همایونی درخواست نمودم نظر خود را نسبت به سه نفر از تیمساران که مورد اعتماد شاهانه بودند، اظهار فرمایند تا امور با مشورت آنان بگذرد و ایجاد هیچ سوءظنی ننماید. اعلیحضرت همایون شاهنشاهی هم آقایان سپهبد تقدی، سپهبد آق اولی و سرلشگر بهارمست را تعیین کردند که تا روز ۹ اسفند هر تصمیمی که در کار آن وزارت

گرفته می‌شد با نظریات آقایان بوده است».^(۱۵) مصدق دست به اقدام دیگری برای جلب اعتماد شاه می‌زند. وی نوشته است: «باز برای اینکه خاطر ملوکانه کاملاً اطمینان حاصل فرمایند که من نه مخالف سلطنت مشروطه هستم و نه می‌خواهم رئیس‌جمهور بشوم شرحی به این مضمون: «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم خلاف قانون اساسی عمل کنم و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند، من ریاست‌جمهوری را قبول کنم». پشت قرآن نوشته فرستادم و هر کس را هم که دیدم گفتم نه می‌خواهم شاه بشوم و نه رئیس‌جمهور، به محض اینکه کار نفت خاتمه یافت دست از کار می‌کشم».^(۱۶)

اما مصدق ادامه می‌دهد مخالفین همواره این استراتژی وی را باطل می‌کردند: «این عرایض اگر روزی اثر می‌نمود روز دیگر آن را عرایض مغرضین و عمال بیگانه خنثی می‌کرد».^(۱۷)

از آنجاکه ارتش یکی از ارکان اصلی قدرت سلطنت پهلوی بود، هرگونه تلاش برای تضعیف یا خارج کردن آن از کنترل محمدرضاشاه به معنای تلاش برای دگرگونی سلطنت بوده است. لذا تمام اقدامات مصدق در ارتش تحت تأثیر استراتژی حفظ سلطنت بوده است.

ارتش رکن اصلی قدرت پهلوی اول و دوم

ارتش در دوره قاجاریه بسیار ضعیف بود و توانایی دخالت گسترده در امور سیاسی را نداشت. قوای نظامی قاجاریه عبارت بود از: قشون ثابت یا گارد سلطنتی که هرگز منحل نمی‌شد. هر شاهزاده‌ای هم که حاکم یکی از ولایات بود برای خود گارد مخصوصی داشت. تلاش‌های عباس میرزا برای تشکیل ارتش دائمی هم در عمل نتوانست قشونی به سبک جدید تربیت و مجهز کند.^(۱۸) این وضع ارتش تقریباً تا اواخر دوره قاجاریه یعنی تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ادامه داشت. با انجام این کودتا ارتش به رکن اصلی قدرت رضاشاه و پس از آن محمدرضاشاه تبدیل شد. بنابراین کودتای سوم اسفند سرآغاز دخالت جدی ارتش در سیاست ایران است. در حقیقت مهم‌ترین ویژگی این کودتا هم همین است.

روز اول اسفند ۱۲۹۹ به هیئت دولت خبر رسید لشگر قزاق به فرماندهی

«رضاخان سرتیپ» از قزوین حرکت کرده و عازم تهران است...^(۱۹) نمایندگان شاه و دولت (معین‌الملک و ادیب‌السلطان) به اتفاق دو نفر از اعضای سفارت انگلستان (ژنرال دیکسون و کلنل هیگ) در مهرآباد با رضاخان ملاقات کردند تا شاید از ورود نیروی قزاق به پایتخت جلوگیری کنند، اما توفیقی حاصل نشد.^(۲۰)

بنابراین کودتا با موفقیت انجام گرفت و رضاخان هم به سمت سردار سپه منصوب شد. بعد از آن رضاخان با قدرت، ارتش ابتدا به نخست‌وزیری انتخاب شد و سرانجام قدرت سلطنت را از قاجاریه به پهلوی انتقال داد. به نوشته کاتوزیان رضاشاه و محمدرضا هر دو نیروهای مسلح را ابزارهای برقراری امنیت داخلی می‌دانستند. در زمان آنان با افزایش قدرت شاه، افسران ارتش نیز قدرتمندتر و کامیاب‌تر بودند. هر استان افزون بر استاندار، یک فرمانده نظامی داشت. فرمانده نظامی (معمولاً یک تیمسار) قدرت بیشتری داشت و واحدهای نظامی تحت امر وی همراه با نیروهای شبه‌نظامی ژاندارمری، امور استان را سخت در دست داشتند.^(۲۱)

استراتژی کنترل ارتش توسط غیرنظامیان

سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ موجب رهایی نیروهای اجتماعی و طرح مطالبات از سوی آنان شد. نیروهای جدید اجتماعی و رجال سیاسی منتقد خواستار تجدیدنظر در رفتارهای گذشته بودند. بازنگری در نقش ارتش در دولت و حکومت، یکی از مطالباتی بود که توسط بخشی از نیروهای اجتماعی مطرح شد. ارتش یکی از نهادهای سرکوب در زمان رضاشاه بود، لذا باید ترتیبات جدیدی اندیشیده می‌شد تا از دخالت مجدد ارتش جلوگیری شود. در دربار نیز درباره نقش ارتش اختلاف نظر وجود داشت. مشاوران سیاسی دربار به دنبال وفاداری به دموکراسی مشروطیت بودند، درحالی‌که مشاوران نظامی و افسران ارتش به فکر بازسازی حکومت مقتدر فردی بودند.^(۲۲)

با توجه به اینکه انتخابات مجلس سیزدهم نیز در زمان رضاشاه برگزار شده بود و طرفداران سلطنت اکثریت را کسب کرده بودند، مجلس جدید نیز موافق حفظ کنترل شاه بر ارتش بود. به این ترتیب به نوشته *آبراهامیان* «زنجیره سابق فرماندهی ارتش دست‌نخورده باقی ماند. دستورها همچنان از دفتر نظامی دربار از طریق رئیس

ستاد کل مستقیماً به فرماندهان ارتش ابلاغ و وزیر جنگ از آن بی اطلاع می ماند. شاه که ارتش را ذخیره‌ای سلطنتی می دید، مُجدانه اما در نهان درصدد جلب وفاداری افسران ارتش برآمد. مانورهای نظامی، سفرهای بازرسی، ترفیعات بالاتر از درجه سرگردی به ویژه در تیپ زرهی، شرکت در مراسم فارغ‌التحصیلی دانشکده‌های نظامی، همه فرصت‌هایی بود تا شاه به افسران یادآوری کند ارتش هستی خود را به سلسله پهلوی مدیون است».^(۲۳)

به گفته این نویسنده از سه رکن قدرت رضاشاه یعنی بوروکراسی، حمایت دربار و ارتش، تنها ارتش باقی مانده بود.^(۲۴) شاه هم ارتش را بازسازی کرد و از سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۲۲ آن را از ۶۵ هزار نفر به ۸۰ هزار نفر رساند.^(۲۵)

با اینکه ارتش در کنترل شاه باقی ماند، اما حدود دخالت ارتش در امور کشور و میزان کنترل شاه بر آن همچنان مورد بحث گروه‌های سیاسی بود. فراکسیون طرفدار سلطنت اتحاد ملی، گرچه خواهان اداره ارتش توسط شاه بود، اما این فراکسیون نیز دخالت ارتش در سیاست را قبول نداشت. فراکسیون عدالت متشکل از نسل روشنفکران قدیم خواستار نظارت ارتش توسط غیرنظامیان (نهادهای انتخابی) بود.^(۲۶) پس از انتخابات مجلس چهاردهم که اکثریت کرسی‌های مجلس به مخالفان سلطنت تعلق گرفت، ایده کنترل غیرنظامیان بر ارتش نیز تقویت شد.

در مجلس جدید، حزب ایران که مهندس مهدی بازرگان نیز عضو آن بود و به هواداری از مصدق مشهور بود، مهم‌ترین طرفدار کنترل ارتش توسط غیرنظامیان بود. مصدق با سه استراتژی وارد عرصه سیاست شد: موازنه منفی در سیاست خارجی، اصلاح قانون انتخابات، کنترل ارتش توسط غیرنظامیان. وی با اعلام اینکه استبداد رضاشاهی بر بنیان‌های نظامی استوار بود تأکید داشت دموکراسی نوظهور دیری نخواهد پایید مگر آنکه نیروهای مسلح از اختیار دربار خارج و تحت نظارت غیرنظامی و پارلمانی درآید.^(۲۷)

از هفت فراکسیون حاضر در مجلس چهاردهم، شش فراکسیون آن تقریباً با ایده مصدق همراه بودند. از سیزده کرسی کمیته نظامی فقط دو عنصر، سلطنت‌طلب بودند. با انتخاب ساعد به عنوان نخست‌وزیر، نخستین هدف حکومت جدید خود را اصلاح ارتش و قرار دادن آن در جای قانونی صحیح دانست.

در مجلس توسط اکثریت فراکسیون‌ها حملات تهمت عیاری به ارتش صورت گرفت. محدود کردن ارتش، اختصاص بخش قابل توجهی از بودجه ارتش به ژاندارمری، بررسی اقدامات مالی و «فعالیت‌های خائنانه» همه افسرانی که از روی میل با رضاشاه همکاری کرده بودند و نظارت غیرنظامی بر ارتش از جمله خواسته‌هایی بود که فراکسیون‌های مختلف در مجلس بر آن تأکید داشتند. سید ضیاء مستقیم به شاه حمله کرد: «وقت آن است که بودجه دفاعی را کاهش دهیم. ارتش را تحت نظارت مجلس درآوریم و مهم‌تر از همه ارتباط میان فرماندهان ارتش با شاه را قطع کنیم».^(۳۸)

مباحث در مورد کنترل ارتش توسط شاه یا نخست‌وزیر کم‌وبیش تا زمان مصدق ادامه پیدا کرد. با روی کار آمدن مصدق، وی فرصت پیدا کرد تا برنامه اصلی خود یعنی موازنه منفی، اصلاح قانون انتخابات و کنترل غیرنظامیان بر ارتش را پیاده کند. به تعبیر جان فوران مصدق می‌خواست قانون قدرت را از شاه، مجلس، سنا و ارتش به مجلس، کابینه و دفتر نخست‌وزیری منتقل کند.^(۳۹)

به هر حال هدف مصدق دستیابی به یک حکومت دموکراتیک و مستقل از بیگانگان بود.

وی می‌گوید: «کاری کنیم که اصول دموکراسی در این مملکت عملی شود و ایران عزیز بتواند در سایه این رژیم به اوج ترقی و تعالی برسد. با هرگونه دخالتی از طرف بیگانگان چه چپ و چه راست باید مبارزه کنید».^(۴۰)

تحریکات ارتش، غائله ۹ اسفند و خیز مصدق برای کنترل ارتش

مصدق به علت اتخاذ استراتژی حفظ سلطنت و با این هدف که موجبات تحریک شاه و طرفداران سلطنت را فراهم نسازد، ابتدا اقدام جدی برای کنترل ارتش انجام نداد. اما پس از آنکه تحریکات ارتش علیه مصدق، دامن زدن به ناآرامی‌ها برای تضعیف وی و دخالت ارتش در سیاست به‌ویژه دخالت در انتخابات ادامه پیدا کرد، به این نتیجه رسید که باید کنترل نیروهای نظامی را در دست بگیرد. خیز اول مصدق برای کنترل شهربانی بود. هنگام تصدی نخست‌وزیری توسط دکتر مصدق، ریاست شهربانی به عهده سرلشگر حجازی بود. وی در کابینه علم به ریاست

شهربانی انتخاب شده بود. وی از افسران مورد اعتماد شاه بود که قبلاً مدتی فرماندار نظامی و بعد فرمانده لشکر خوزستان بود.^(۳۱)

مصدق برای ابراز اطمینان به شاه، تعیین رئیس بعدی شهربانی را نیز به وی محول کرد.^(۳۲) وی در چهارم خرداد ۱۳۳۰ به شاه می‌نویسد نظری راجع به پست ریاست شهربانی ندارد و آن را منوط به اراده ملوکانه می‌داند و لذا شاه رئیس شهربانی را معرفی می‌کند.^(۳۳) بعد از آنکه ژاندارمری بدون هماهنگی با نخست‌وزیر در ۲۳ تیر دستور شلیک به تظاهرکنندگان و کشته و زخمی شدن چند نفر را داده بود، دکتر مصدق برآشفته و سرلشگر بقایی را از ریاست شهربانی منفصل کرد و خواستار محاکمه او شد. اما وزیر کشور (زاهدی) در محاکمه وی مسامحه نمود و همین مسئله باعث بروز کدورت میان مصدق و زاهدی شد...^(۳۴) به نظر می‌رسید این تیراندازی که /شرف در آن دست داشت، به منظور برانگیختن مخالفت علیه مصدق بود. مصدق هم نامه‌ای به شاه نوشت و از او خواست تکلیف روابط او با خواهرش را تعیین کند.^(۳۵)

هنگامی که دکتر مصدق در امریکا اقامت داشت حوادثی در جهت برهم خوردن نظم عمومی در ایران صورت گرفت. مخالفان دولت در مجلس شورای ملی، فعالیت حزب توده و زدو خورد دانشجویان و پلیس را بهانه قرار داده و دولت مصدق را به شدت مورد انتقاد و ملامت قرار دادند.^(۳۶) ناآرامی‌های دانش‌آموزان و زدو خورد آنان با پلیس و حمله به مطبوعات مخالف دولت توسط طرفداران حزب زحمتکشان،^(۳۷) موجب تحصن مدیران جراید و سپس نمایندگان اقلیت مجلس و حمله شدید به مصدق شد. این حوادث باعث شد مصدق در ترکیب وزیران تغییراتی بدهد. دکتر امینی، سپهبد یزدان‌پناه، مهندس طالقانی، دکتر صدیقی و فروزان به کابینه دعوت شدند. سرلشگر مزینی رئیس شهربانی از کار برکنار و سرپرستی شهربانی به /میر کلالی داده شد.^(۳۸)

در روزهای نخستین سال ۱۳۳۱ در تهران حوادث تازه‌ای به وقوع پیوست و دولت ناگزیر در غیاب مجلس شورای ملی از مجلس سنا اجازه برقراری حکومت نظامی خواست. مجلس برای مدت یک ماه با آن موافقت کرد و سرلشگر مهدیقلی علوی مقدم به عنوان فرماندار نظامی تهران انتخاب شد.^(۳۹)

به همراه این تحریکات، غائله ۹ اسفند ۳۱ عامل اصلی گرایش مصدق به کنترل ارتش بود. این حوادث در پی شایعه خروج شاه اتفاق افتاد. دربارهٔ تصمیم شاه به خروج از ایران دو دیدگاه متفاوت وجود دارد. درحالی که برخی آن را نتیجهٔ پیشنهاد فراکسیون نهضت ملی به شاه می‌دانند و اعتقاد دارند پس از تحریکات علیه مصدق - که منشأ آن را دربار می‌دانستند - فراکسیون نهضت ملی نتیجه را در این دید که شاه برای مدتی از ایران خارج شود. ۴ اسفند ۱۳۳۱ مصدق با شاه صحبت کرد و مسئله را با وی در میان گذاشت. شاه قبول کرد و قرار بود در ۹ اسفند ایران را ترک کند. در همان روزی که خبر مسافرت شاه در تهران انتشار یافت، بازار تهران تعطیل شد و عده‌ای از مخالفان دولت در مقابل کاخ ازدحام کردند. *آیت‌الله کاشانی و آیت‌الله بهبهانی طی تلگرافی از شاه خواستند از عزیمت خودداری کند و شاه فسخ عزیمت را اعلام کرد.*^(۴۰)

اما مصدق طراحی خروج شاه در ۹ اسفند ۱۳۳۱ را توطئه‌ای برای ایجاد اختلاف بیشتر میان دربار و دولت و طراحی نقشهٔ قتل خود می‌دانست. وی نوشته است: «می‌خواستند من طوری از بین بروم که نتوانند آن را به سیاست‌های بیگانه نسبت دهند. چون که استالین هنوز حیات داشت و نمی‌خواستند دولت را از طریق کودتا ساقط کنند. این بود که برای از بین بردن شخص من عده‌ای از دربار و علما و افسران و بعضی از اعضای جبهه ملی با هم توحید مساعی کردند و توطئه ۹ اسفند را پیش آوردند...»^(۴۱) *کیانوری* نیز در خاطراتش به نقل از یکی از افسران نفوذی حزب توده، تأکید می‌کند در ۹ اسفند، توطئه قتل مصدق و انجام کودتا طراحی شده بود.^(۴۲)

حمله به مصدق در حالی بود که وی قبلاً دستوراتی برای حفظ نظم در روز نهم اسفند به مقامات انتظامی داده بود، باز هم طبق معمول معلوم نشد چرا این دستورات به اجرا گذاشته نشد. دست برخی از امرای ارتش هم در کار بود و عده‌ای دیگر از آنان و سایر مخالفان سرشناس دولت در تظاهرات بیرون کاخ شرکت داشتند.^(۴۳)

مصدق در خاطراتش نوشته است ابتدا قصد انجام تغییرات در ارتش را نداشته است.^(۴۴) او با شاه قرار می‌گذارد ارتش در انتخابات دخالت نکند «ولی در خلال

انتخابات مشهود گردید که بعضی از افسران در پاره‌ای از نقاط به اوامر دولت واقعی نمی‌گذارند و به وسایل مختلف در حق مشروع مردم دخالت می‌کنند».^(۴۵) پس از این حوادث، نظر مصدق تغییر کرد.

مصدق در این باره نوشته است: «مسلم شد رئیس دولت نمی‌تواند بدون وسایل مسئول حفظ امنیت و انتظامات باشد. از این رو ناچار شدم درخواست تصدی وزارت جنگ را شخصاً بنمایم و در روز ۲۶ تیر ماه که نظر خود را به عرض ملوکانه رسانیدم فرمود خوب است اول من چمدان خود را ببندم بروم بعد شما این کار را تقبل کنید. به عرض رسید وقتی اعلیحضرت اعتماد دارند که من در رأس دولت باشم چگونه اعتماد ندارند که وزارت جنگ را که جزئی از دولت است، تصدی نمایم. بنابراین خوب است مرا از تصدی ریاست دولت معذور بدانند و به هر نحو که مقتضی می‌دانند عمل فرمایند».^(۴۶) لذا مصدق پس از اینکه شاه موافقت نمی‌کند، استعفا می‌دهد و پس از آن انتصاب قوام و حادثه ۳۰ تیر پیش می‌آید.

مانع اصلی کنترل ارتش

مصدق مرکز توطئه علیه خود را تشخیص داده بود. وی در نشست فراکسیون نهضت ملی در خانه خود، شمه‌ای از تحریکات علیه خود را آشکار ساخت و به تدریج به نمایندگان تفهیم کرد مرکز توطئه دربار است. اینکه مصدق دربار را مرکز توطئه علیه خود تشخیص داده بود، بدین معنی بود که دربار مانع اصلی کنترل جدی وی بر ارتش نیز هست. بنابراین بعد از ۹ اسفند، تلاش کرد کنترل بیشتری بر ارتش اعمال کند. لذا دست به تصفیه دامنه‌داری در ارتش زد. البته گفته می‌شود مصدق خود طرفدار تصفیه ارتش نبوده بلکه این پیشنهاد توسط عده‌ای از نظامیان منتقد شاه ارائه شده است. این عده تحت عنوان «افسران ناسیونالیست» چهار هدف اصلی را دنبال می‌کردند: کمک به پیشبرد حکومت دموکراتیک، حمایت از مصدق (به این دلیل که دولت او دموکرات است)، کمک به بیرون آوردن نیروهای مسلح از زیر سلطه شخص شاه و حفاظت از موقعیت آنان به موجب قانون اساسی، و تلاش برای تصفیه ارتش از افسران و سایر کارمندان فاسد. آنان به ابتکار خود با مصدق تماس گرفتند و برای حمایت از او در پیشبرد این هدف، پیشنهادهایی ارائه دادند که

اولین آنها اداره وزارت جنگ توسط مصدق بود.^(۴۷)

به گفته منصور رحمانی سرهنگ نیروی هوایی و از افسران ناسیونالیست، مصدق ابتدا از شنیدن پیشنهاد برکناری اغلب امرای ارتش ابراز وحشت کرد.^(۴۸) اما به هر حال مصدق بعد از واقعه ۹ اسفند تصمیم خود را گرفت و تلاش کرد کنترل بیشتری بر ارتش داشته باشد. این بار به جای یزدان‌پناه، سرتیپ ریاحی را که از نزدیکانش بود به ریاست ستاد ارتش منصوب کرد. ریاست شهربانی را به سرتیپ افشارطوس داد و سرتیپ محمود امینی را به فرماندهی نیروی جنوب منصوب کرد.^(۴۹)

به نوشته حسین کاظمی «شاه به هیچ قیمت نمی‌خواست از نفوذ خود در وزارت جنگ بکاهد و دو وزیر جنگی که در کابینه مصدق شرکت داشتند (سپهبد نصرتی، و سپهبد یزدان‌پناه) هر دو از آن جهت توسط دکتر مصدق معرفی شدند که طرف تمایل و موافقت شاه بودند و جریان وزارت جنگ از هر حیث با قبل از مصدق فرق نداشت».^(۵۰) از جمله اینکه به‌رغم قول مساعد شاه به مصدق مبنی بر منع نظامیان از دخالت در انتخابات دوره شانزدهم، بازهم نظامیان به اشاره دربار در انتخابات دخالت کردند.

دخالت نظامیان در انتخابات به دو گونه بود: اول هرج و مرج ایجاد کنند و دولت را به باد حمله مخالفین بگیرند، دوم افراد طرفدار خود را از صندوق‌ها بیرون بیاورند.^(۵۱) تشکیلات سری افسران تحت حمایت دربار تشکیل شد. فردوست درباره فعالیت‌های اشرف علیه مصدق و راه‌اندازی تشکیلات مخفی از سوی وی نوشته است: «(اشرف) مرتبه دوم و سوم برایم تعریف کرد در تهران تشکیلاتی را سازمان داده تا در روز مبادا به نفع شاه فعالیت کنند و نام *اسدالله رشیدیان* را برد. طبق اطلاعی که داشتم می‌دانستم خانواده رشیدیان مأمورین سفارت انگلیس بوده و هستند. بنابراین در دوران اقتدار مصدق، اشرف می‌توانست به تهران بیاید و با محمدرضا ملاقات کند و حتی برای روز مبادا برای محمدرضا تشکیلات راه بیندازد. آیا مصدق از فعالیت‌های اشرف و ملاقات‌های او در این ۳ سفر اطلاع داشت؟ باید گفت به طور حتم! پس چرا مزاحمت جدی برای این افراد به‌ویژه برای رشیدیان فراهم نیاورد؟ ابهام در همین جاست. آیا مصدق از قبل می‌دانست چه

خواهد شد؟»^(۵۲)

نخستین منازعه بر سر کنترل ارتش

مصدق نخستین تلاش عملی و جدی را برای کنترل ارتش توسط ارکان انتخابی آغاز کرد. شش روز پس از صدور فرمان نخست‌وزیری یعنی ۲۵ تیر ۱۳۳۱، دکتر مصدق در دربار حضور یافت، با شاه ملاقات کرد و صورت وزیران را به اطلاع شاه رسانید و از برنامه دولت و اختیارات سخن گفت. مصدق می‌خواست مسئولیت وزارت جنگ را خود برعهده بگیرد. شاه به عنوان فرمانده کل قوا با واگذاری این شغل به دکتر مصدق، به علت فقدان اطلاعات نظامی، موافقت نکرد. مصدق پس از ترک دربار با عده‌ای از وکلای مجلس مشورت نمود و قرار بر این شد که مطالعات بیشتری در این زمینه به عمل آید.^(۵۳)

مصدق عصر همان روز، نامه‌ای به شرح زیر نزد شاه فرستاد: «چون در نتیجه تجربیاتی که در دولت سابق به دست آمده، پیشرفت کار در این موقع حساس ایجاب می‌کند پست وزارت جنگ را فدوی شخصاً عهده‌دار شود و این کار مورد تصویب شاهانه واقع نشده، البته بهتر آن است که دولت آینده را کسی تشکیل دهد که کاملاً مورد اعتماد باشد و بتواند منویات شاهانه را اجرا کند. با وضع فعلی ممکن نیست مبارزه‌ای را که ملت ایران شروع کرده، پیروزمندانه خاتمه دهد. فدوی دکتر مصدق.»^(۵۴)

پس از استعفای مصدق، شاه به‌رغم دشمنی با قوام با اصرار اشرف و به منظور رهایی از مصدق و نهضت ملی، فرمان نخست‌وزیری قوام را در ۲۷ تیر ۱۳۳۱ صادر کرد. قوام نیز از شاه خواست به ارتش دستور دهد نظرات وی را کاملاً مورد اجرا قرار دهد و شاه نیز قبول کرد. اما تظاهرات مردم در ۳۰ تیر که به کشته و زخمی شدن تعداد زیادی انجامید، شاه را مجبور کرد مجدداً فرمان نخست‌وزیری مصدق را در ۳۱ تیر ۱۳۳۱ صادر کند. مصدق هم برای ابراز اطمینان به شاه، حاشیه‌ای را پشت قرآن نوشت و برای وی ارسال کرد که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

فرصت تاریخی کنترل ارتش توسط مصدق

اجبار شاه و نمایندگان مجلس برای دادن رأی اعتماد به مصدق در نتیجه تظاهرات

مردمی ۳۰ تیر ۱۳۳۱، موضع مصدق را تقویت کرد. این بار مصدق به سه دلیل می‌توانست برای کنترل ارتش خیز بردارد: (۱) موضع ضعیف شاه، (۲) رأی اعتماد قاطع نمایندگان به وی در نتیجه فشار مردمی، (۳) خبر اعلان رأی دیوان دادگستری بین‌المللی لاهه به نفع ایران در قضیه ملی شدن صنعت نفت در همان روز صدور فرمان نخست‌وزیری.

مصدق می‌خواست به سه طریق کنترل ارتش را به دست بگیرد: اول شخصاً پست وزارت دفاع را در اختیار گرفت، دوم ایجاد تغییرات در پست‌های بالای ارتش، سوم تصفیه ارتش.

مصدق در روز اول انتخاب مجدد خود دست به تغییراتی در سطوح انتظامی و نظامی زد. سرلشگر گرزین رئیس ستاد ارتش، سرلشگر کویال رئیس شهربانی و سرلشگر علوی مقدم فرماندار نظامی تهران که دستشان به خون شهدای سی تیر آغشته بود، تغییر داد و بازنشسته کرد و به ترتیب: سپهبد یزدان‌پناه، سرتیپ عزیزالله کمال و سرتیپ عظیمی را به جای آنها نشانید. چند روز بعد نیز سرلشگر وثوق، معاون وزارت جنگ و رئیس ژاندارمری را برکنار و نام وزارت جنگ را به دفاع ملی تبدیل نمود و سرتیپ مهنا و سرتیپ تقی ریاحی را به معاونت وزارت دفاع و سرتیپ محمدعلی علوی مقدم را به ریاست ژاندارمری برگزید.^(۵۵)

در روز چهارم مرداد ماه، مصدق هنگام معرفی کابینه تلاش برای کنترل ارتش را ادامه داد. وی مسئولیت وزارت دفاع ملی را خود بر عهده گرفت و سرلشگر وثوق را به سمت معاون وزارت دفاع ملی برگزید.^(۵۶) البته بعداً برای جلب اطمینان شاه از وی خواست سه نفر مورد اعتماد را معرفی کند تا بر ارتش نظارت کنند. این سه عبارت بودند از سپهبد نقدی، سپهبد آقا‌اولی و سرلشگر بهارمست. این سه نفر به همراه دو معاون وزارت دفاع ملی، وظیفه بازنشستگی عده‌ای از افسران را بر عهده گرفتند. البته انتصاب‌های مصدق با اعتراض‌هایی توسط طرفداران وی همراه بود از جمله انتقادهایی به انتصاب سرلشگر وثوق صورت گرفت. منتقدان او را همکار قوام در سرکوب قیام ۳۰ تیر می‌دانستند. وثوق در زمان قوام، فرمانده ژاندارمری بود. منتقدین اعتقاد داشتند وی در حمایت از قوام دست به کشتار مردم زده است. در جلسه مجلس شورا نیز این انتصاب مورد اعتراض قرار گرفت.^(۵۷)

انتصاب سرلشگر وثوق به سمت معاونت وزارت دفاع در اولین کابینه زاهدی نیز نشان داد وی به مصدق وفادار نبوده زیرا سرلشگر زاهدی وفاداران به مصدق را دستگیر و روانه زندان کرده بود.

از دیگر اقدامات مصدق برای کنترل ارتش، انجام تصفیه در ارتش بود. درباره اقدامات مصدق در تصفیه ارتش، دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است. این سؤال مطرح است که آیا اقدام وی درست بوده یا نه؟ در پاسخ به این سؤال دو دیدگاه قابل طرح است: عده‌ای در اساس این اقدامات را قبول نداشته و آن را عامل نارضایتی در ارتش و در نتیجه عامل تصمیم تصفیه‌شدگان برای کودتا علیه مصدق دانسته‌اند اما این دیدگاه محل تردید است زیرا این افسران مخالف مصدق حتی اگر هم بازنشسته نمی‌شدند، از اقدام علیه مصدق فروگذار نمی‌کردند، بلکه می‌توانستند از موضع قوی‌تری اقدام کنند.

عده‌ای دیگر این تصمیم را درست اما ناکافی دانسته‌اند. به نظر می‌رسد این دیدگاه به واقعیت نزدیک‌تر است. به عبارت دیگر مصدق یا باید دست به تصفیه ارتش نمی‌زد یا اینکه آن را به صورت جدی عملی می‌نمود. گفته می‌شود هیئت تحقیق، رأی به برکناری و بازنشستگی ۱۳۶۰ نفر داده بود و مصدق با مشارکت و تأیید کامل سه مشاور خود در امور وزارت دفاع که شاه آنها را تعیین کرده بود، سرانجام تنها با بازنشستگی ۱۶۰ نفر با حقوق کامل موافقت کرد. به نوشته کاتوزیان این مسئله کار را برای دولت دشوارتر کرد چرا که بسیاری از عناصر مشکوک در ارتش باقی ماندند.^(۵۸)

تصفیه ارتش قابل ملاحظه اما ناکافی بود. در بین بازنشستگان، ۵ سرلشگر و ۱۰ سرتیپ و عده زیادی سرهنگ وجود داشت. تعداد ۱۳۶ فرمانده بازنشسته ارتش در آن زمان با توجه به عده افسران ارشد، رقم معتناهی بود. غالب بازنشستگان در سمت‌های حساس وزارت جنگ و ستاد ارتش قرار داشتند.^(۵۹) علاوه بر آن، پانزده نفر از امرای ارتش نیز از ارتش پاکسازی شدند.^(۶۰)

افسران بازنشسته کانون خود را مرکز فعالیت علیه دولت قرار دادند و به تحریک علیه حکومت پرداختند. دولت ناگزیر عده‌ای را از جمله سرلشگر عبدالحسین حجازی، اسدالله رشیدیان، سیف‌الله رشیدیان، علی جواهر مقدم و چند

نفر دیگر را بازداشت و اعلامیه صادر کرد و در آن متذکر شد بازداشت‌شدگان به نفع بیگانگان مشغول فعالیت بوده‌اند و درصددند کودتا راه بیاندازند. در این اعلامیه نامی هم از سرلشگر زاهدی برده شده بود.^(۶۱)

مصدق به علاوه لشگر گارد را به عنوان اینکه قصد کودتا داشته منحل نمود و سرتیپ آریانا فرمانده آن را به اروپا فرستاد و به جای لشگر گارد، سه تیپ مستقل تشکیل داد و فرماندهان را از بین افسران نزدیک به خود انتخاب نمود.^(۶۲) انحلال دیوان محاکمات ارتش نیز اقدام دیگری برای کاهش نفوذ ارتش بود.

اقدام تعجب‌برانگیز آن است که همان افسرانی که تحت مراقبت بودند از جمله سرلشگر زاهدی دست به کودتا زدند. این مسئله نشان می‌دهد اقدامات مصدق برای کنترل آنان ناکافی بوده و در این زمینه نیز ترتیبات لازم را نیاندیشیده بود. اما این سؤال همچنان باقی است که چرا مصدق به‌رغم آنکه از نیت افسران برای کودتا سخن می‌گوید اما مجازات متناسب با اقدام علیه امنیت ملی را برای آنان تعیین نمی‌کند. شاید پاسخ به این سؤال بتواند ما را به علت اصلی ناکامی مصدق در کنترل ارتش راهنمایی کند.

این پاسخ در فرضیه تحقیق نهفته است و آن اینکه علت اصلی تسامح مصدق با افسران مخالف این بود که این احساس در نزد شاه ایجاد نشود که مصدق در پی تضعیف کامل پایگاه قدرت شاه به عنوان مقدمه‌ای برای تغییر سلطنت است.

میزان تسلط مصدق بر ارتش

پس از آنکه مصدق وزارت جنگ را به عهده گرفت، دو دیدگاه درباره میزان قدرت وی در ارتش مطرح بود. برخی اظهار داشتند مصدق قدرت بلامنازع در ارتش بوده است. البته این دیدگاه بیشتر توسط طرفداران شاه بیان شده اما دیدگاه دوم بر این است که مصدق هیچگاه بر ارتش کنترل کامل نداشته است.

درباره دیدگاه اول، *سپهبد محسن مبصر* رئیس اسبق شهربانی کشور درباره نفوذ مصدق در ارتش، وضعیت ارتش در زمان دولت دوم مصدق را چنین شرح می‌دهد: (۱) دکتر محمد مصدق افزون بر نخست‌وزیری وزارت دفاع را نیز به تن خویش یدک می‌کشید و نفوذ باورنکردنی در همه ارگان‌های ارتش به هم زده بود،

۲) سرتیپ تقی ریاحی ریاست ستاد ارتش را به عهده داشت. او عضو وفادار جبهه ملی و فرمانبردار بی‌چون و چرای مصدق بود، ۳) سرتیپ مدبر پس از کشته شدن افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور به جای او گمارده شد و از مصدق بی‌گفتگو فرمان می‌برد، سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی تهران از طرفداران مصدق بود، ۴) سرتیپ حسین ریاحی که ریاست رکن دوم ستاد ارتش (تنها سازمان اطلاعات ارتش و چه بسا کشور ایران) را به عهده داشت. (وی برادر دکتر سیالی یکی از برجسته‌ترین هواداران جبهه ملی بود و به همین علت مورد اعتماد دکتر مصدق نخست‌وزیر و سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش بود.^(۶۳))

نوشته‌های مبصر درباره ریاحی با خاطرات فردوست در این باره و واقعیت‌های ایام کودتا متناقض است. سرپیچی مدبر و اشرفی از مصدق در روز کودتا نشان داد نوشته مبصر با واقعیت همخوانی ندارد. فردوست نیز تأکید می‌کند ریاحی بیشتر به فرماندهی ارتش و اداره آن توسط شاه اعتقاد داشته است. وی می‌نویسد:

«ریاحی در دولت مصدق وزیر دفاع شد و اگر در دوران مصدق ارتشی بود و اداره می‌شد، ریاحی بود که آن را اداره می‌کرد. ریاحی در دوران مصدق، محمدرضا را فرمانده کل قوا می‌دانست و قلباً از رویه مصدق نسبت به فرم اداره ارتش راضی نبود. او علاقه داشت ارتش را شاه اداره کند. مصدق در تمام مدتی که ریاحی وزیر دفاع بود، علناً خود را مدیون او می‌دانست. موثقاً به اطلاع من رساندند اگر زیر فرمانی امضای محمدرضا نباشد، ریاحی آن را اجرا نخواهد کرد».^(۶۴)

«در دوران مصدق سه افسر، ارتش را اداره می‌کردند. سرتیپ ریاحی، سرلشگر سپه‌پور فرمانده نیروی هوایی و سرتیپ محمود امینی فرمانده ژاندارمری. امینی و سپه‌پور تفاوت بسیاری با ریاحی داشتند. آنها با خشنودی و از روی کینه‌توزی که هر یک دلایلی داشتند، اعمالی علیه محمدرضا انجام می‌دادند، درحالی که ریاحی در مقابل محمدرضا انجام وظیفه می‌کرد. مصدق از هیچ فردی به اندازه ریاحی حساب نمی‌برد. (حرف ریاحی برای مصدق دستور بود و اجرا می‌کرد و جرئت اجرا نکردن آن را نداشت)^(۶۵) البته تناقض‌هایی در خاطرات فردوست هم وجود دارد. وی تأکید می‌کند ریاحی فقط از محمدرضا فرمان می‌برده اما در جای دیگر می‌نویسد مصدق بر ارتش نفوذ کامل داشته است. از جمله در جای دیگری از خاطرات خود نوشته:

«مصدق عمداً فرماندهی کل قوا را از محمدرضا سلب کرده بود. کار محمدرضا در ارتش منحصر بود به امضای فرامین ارتش، آن هم پس از اینکه مصدق امضا می‌کرد، مصدق بسیاری از این فرامین را حتی با این ترتیب اجرا نمی‌کرد و به وزیر دفاع دستور می‌داد که اجرا نشود تا قدرت خود را به محمدرضا نشان دهد».^(۶۶)

دیدگاه دوم را خود مصدق مورد تأکید قرار داده است. مصدق در چند مورد تأکید کرده بر ارتش نفوذ نداشته است. خاطرات مصدق حاکی از آن است که وی بر ارتش کنترل نداشته است. از جمله زمانی که شایعه خروج شاه در ۹ اسفند ۱۳۳۱ مطرح می‌شود، به نوشته مصدق عده‌ای قصد کشتن وی را داشته‌اند که «چند نفر افسر حاضر به خدمت و بازنشسته و چند چاقوکش معروف، حرکت و قریب یک ساعت سعی می‌کردند در را شکسته وارد خانه شوند».^(۶۷) به نوشته مصدق: «در تمام این مدت رئیس ستاد ارتش که باید حاضر به خدمت باشد، در کاخ اختصاصی متوقف بود و طبق گزارش رسمی فرمانداری نظامی، وسایلی را که برای حفظ نظم و جلوگیری از اشرار خواسته بود در اختیار او نگذاشته بودند».^(۶۸)

مصدق در جایی دیگر باز بر ناتوانی خود بر کنترل ارتش تأکید می‌کند: «چرا ساعت یک بعد از نصف شب ۲۵ مرداد که عده‌ای از سعدآباد با تانک و افراد مسلح برای دستگیری من و همکارانم حرکت نمودند و از همه جا گذشتند، فرمانداری نظامی تهران ممانعت ننمود و حتی یک گزارش هم در این باب به من نداده است. من با دستگاهی کار می‌کردم که زیر نفوذ استعمار بود. پس از چند تغییر و تبدیل سرتیپ افشارطوس را در رأس اداره کل شهربانی گذاردم که شاید اصلاحاتی بکند. او را از بین بردند و با آن همه بیانات و اقراریری که متهمین قتل او در نوار ضبط صوت نمودند، همگی بدون استثنا در دادگاه نظامی تبرئه شدند و پرونده قتل او که با آن طرز فجیع از بین رفته بود، مختومه گردید».^(۶۹) مصدق در جای دیگری تأکید کرده حتی رئیس ستاد ارتش نیز که منصوب خود او بوده، دستوراتش را اجرا نمی‌کرده است. «پس از ۹ اسفند که می‌خواستند مرا مقابل درب کاخ اختصاصی و بعد در خانه خودم از بین ببرند، سرتیپ ریاحی معاون خود را به ریاست ستاد ارتش منصوب نمودم و به او دستور دادم کلیه تانک‌هایی که در کاخ بیلاقی سعدآباد بود حمل شهر کنند و این دستور از این نظر بود که روزی این قوا را علیه من به

کار نبرند». (۷۰)

شنبه ۲۴ مرداد بین ساعت ۶ و ۷، شخص ناشناسی مرا پای تلفن خانه خودم خواست و گفت عده‌ای مأمور شده‌اند در این شب کودتا کنند و شما را دستگیر نمایند. دو عراده تانک هم از سعدآباد به شهر می‌فرستند که در یکی از خیابان‌های نزدیک خانه شما متوقف شود که بلافاصله من سرتیپ ریاحی را که در شمیران اقامت داشت خواستم و دستور تقویت قوای محافظ خانه خود را به او دادم و راجع به دو عراده تانک هم که گفته‌اند از سعدآباد می‌آید سؤال کردم آیا برخلاف دستور در سعدآباد تانکی گذاشته‌اید که می‌خواهند در این شب از آنها استفاده کنند؟ گفت: چهار عراده تانک هنوز در سعدآباد است که به شهر حمل نکرده‌ایم و آن وقت معلوم شد همین رئیس ستاد ارتش که در زمان تصدی من به این مقام رسیده و مورد اعتماد من بود، دستور مرا اجرا نکرده بود». (۷۱)

مصدق در پاسخ به انتقادهایی که چرا از روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، اقدامی برای سرکوب مخالفین انجام نداده نوشته است: «من قوه‌ای در اختیار نداشتم که در ظرف دو روز بتوانم اخلاصگران را تعقیب کنم. اگر قوای انتظامی در اختیار من بود چرا ۹ اسفند رئیس ستاد ارتش دست از کار کشید و تا پنج بعدازظهر که من او را از ستاد ارتش خواستم در کاخ سلطنتی به سر می‌برد». (۷۲)

اظهارات مصدق را جان فوران هم تأیید کرده است. به نوشته وی در بهار ۱۳۳۲ مصدق کنترل رسمی ارتش و پلیس را بر عهده داشت اما ارتشیان بازنشسته و تصفیه‌شده، هنوز فعال بودند و علیه مصدق توطئه می‌چیدند. (۷۳) یکی از نشانه‌های ناکافی بودن اقدامات مصدق برای کنترل ارتش، حادثه قتل افشارطوس بود. در فروردین ۱۳۳۲ درحالی‌که احساس می‌شد مصدق کنترل ارتش را در دست دارد، محمد افشارطوس رئیس باوفا و پرانرژی مصدق ناپدید شد. پیش از ناپدید شدن، مصدق را در جریان یک وعده ملاقات اسرارآمیز گذاشته بود. جسد افشارطوس چند روز بعد پیدا شد. در تحقیقاتی که بلافاصله صورت گرفت پای بقایی، سرلشگر زاهدی و افراد ارتش به میان کشیده شد. (۷۴)

در پرونده ۲۰۰۰ صفحه‌ای قتل فجیع افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور، ۱۳ متهم وجود داشت که اسامی دکتر بقایی و زاهدی نیز در میان آنان بود.

فرماندار نظامی تهران عاملیت دکتر مظفر بقایی را در قتل رئیس شهربانی تأیید نمود و وزیر دادگستری طی لایحه‌ای تقاضای سلب مصونیت از او کرد. سرلشگر زاهدی هم در مظان اتهام قرار گرفته و در مجلس متحصن شد.^(۷۵)

کیانوری نیز در خاطرات خود گفته است «روشن شد سرلشگر زاهدی و مظفر بقایی در رأس قاتلین بوده‌اند، دستور بازداشت آنان صادر شد ولی آنها در مجلس متحصن شدند و همان‌طور که گفتم آیت‌الله کاشانی از آنان حمایت کرد».^(۷۶) بنابراین به‌رغم آنکه عاملین قتل افشار طوس شناسایی شدند، اما مصدق نتوانست و یا نخواست که آنان را محاکمه کند. اتخاذ استراتژی حفظ سلطنت دلیل اصلی جدی نبودن مصدق در ریشه‌یابی این قتل سیاسی بود.

تناقض استراتژیک؛ مات شدن مصدق در روزهای کودتا

با توجه به استراتژی مصدق در حفظ سلطنت، اتخاذ این استراتژی علت اصلی ناتوانی مصدق در دست زدن به اقدامات مناسب در روزهای کودتا و در نتیجه مات شدن وی در سیاست و امتناع از اتخاذ تصمیم به‌موقع و قاطع بوده است. گرچه دو دیدگاه درباره‌ی میزان کنترل مصدق بر ارتش وجود داشت اما واقعیت این است که در ایام کودتا میزان قدرت مصدق افزایش پیدا کرده بود. دکتر فاطمی از نزدیکان و طرفداران اصلی مصدق نیز افزایش قدرت مصدق را تأیید کرده و علت آن را دو مسئله می‌دانست: تصفیه در ارتش و احساسات ملی. وی در این‌باره چنین گفته است: «وفاداری نیروهای مسلح به شاه تا حدودی بر اثر تصفیه‌های مصدق در سطح فرماندهان عالی بود و تا اندازه‌ای اینکه احساسات ملی و ذاتی افسران جزء، نسبت به رژیم کاهش یافته بود».^(۷۷)

اما افزایش نفوذ مصدق مانع از آن نشد که وی در کنترل ارتش ناتوان شود. علت این ناتوانی را ما «تناقض استراتژیک» می‌نامیم. تناقض استراتژیک به این معنا که اعمال کنترل بر ارتش به عنوان یک استراتژی با استراتژی دیگر یعنی حفظ سلطنت در تناقض بود. به نوشته یکی از روزنامه‌نگاران، در منزل مصدق (پس از کودتای اول) بحث تماماً در مورد تشکیل شورای سلطنتی و متعاقب آن اعلام جمهوری بود. به گفته وی اعتقاد اکثریت قریب به اتفاق تصمیم‌گیرندگان در منزل

مصدق جمهوریت بود و تنها مخالف سرسخت خود مصدق بود.^(۷۸) وی به درستی تردید مصدق را عامل اصلی ناتوانی وی برای مقابله با کودتا می‌داند. به نوشته وی علت اصلی تمامی تردیدهای مصدق در دقایق حساس و مراحل حاد سیاست مملکتی، همین ساختار نظام سیاسی ایران بود که دکتر مصدق نه توان قیام علیه آن را داشت و نه چون دیگر افراد نظام مایل به تمکین آن بود.^(۷۹) البته با توجه نوشته‌های خود مصدق، وی حتی اگر توان قیام علیه ساختار سیاسی را داشت، اعتقادی به دگرگونی آن نداشت.

سرانجام تلاش برای حفظ سلطنت باعث شد که وی از اعمال کنترل کامل بر ارتش ناتوان شود. به همین علت مصدق به جای اینکه تمام قدرت خود را برای کنترل مخالفان به کار گیرد، توجه خود را بر کنترل موافقان متمرکز کرده بود.

وی از عصر روز ۲۶ مرداد به این نتیجه رسید که به دلایل داخلی و خارجی نظم را در خیابان‌های پایتخت برقرار کند. مصدق به تک‌تک رهبران احزاب ملی تلفن کرد و از آنان خواست روز بعد نیروهایشان را از ریختن به خیابان‌ها برحذر دارند. سپس فرمان منع اجتماعات و تظاهرات را اعلام کرد و به مأموران شهربانی و فرمانداری نظامی دستور داد قاطعانه با متخلفان برخورد کنند.^(۸۰)

مصدق خود نوشته است: «در ۲۷ مرداد دستور اکید دادم که از اخلاالگران جلوگیری کنند و هرکس برخلاف رژیم سلطنت مشروطه اظهاری کند تعقیب نمایند که روز ۲۸ مرداد اوضاع تغییر کرد. نخست‌وزیر جدید و بعضی افسران به این بهانه که سلطنت مشروطه در خطر است، کودتای دوم را شروع کردند».^(۸۱)

کاتوزیان نیز منع موافقان از حضور در خیابان‌ها را «نعمتی» برای کودتاچیان دانسته است. وی می‌نویسد «فرمان دادن به نیروهای نهضت ملی برای ماندن در خانه‌هایشان هم نعمتی بود غیرمنتظره که نصیب کودتاچیان شد».^(۸۲)

نگرانی مصدق از انجام کودتا در کودتا، بُعد دیگری از تناقض استراتژیک مصدق بود. مصدق از این نگران بود که در ایام هرج و مرج ناشی از کودتا، کودتایی توسط حزب توده علیه سلطنت انجام شود. به علاوه امریکایی‌ها نیز سعی می‌کردند به این تحلیل دامن بزنند.

کتاب *کرمیت روزولت* درباره کودتا گوشه دیگری از انفعال مصدق در برابر

کودتاچیان را نشان می‌دهد. روزولت اسم کتاب خود را کودتا در کودتا گذاشته بود تا این فکر را در داخل امریکا القا کند که کودتای سیا برای مقابله با کودتای طرفداران حزب توده در ایران بوده است. بنا به ادعای وی مصدق سعی می‌کرد شاه را اخراج و خود را جانشین او کند و برای رسیدن به این منظور با اتحاد شوروی متحد شده بود. به گمان روزولت، اتحاد بین مصدق و توده‌ای‌های طرفدار مسکو شکل خطرناکی به خود گرفته بود.^(۸۳)

این اظهارات گرچه نگرانی‌های عامل امریکایی کودتاست، اما شواهد نشان می‌دهد نگرانی مصدق نیز بوده است. به نظر می‌رسد لزوم حفظ نظام شاهنشاهی و جلوگیری از قدرت‌یابی حزب توده، مصدق را بر آن داشت که بعد از شکست کودتای اول در ۲۵ مرداد، اقدام قاطعی در جلوگیری از کودتای دوم انجام ندهد. به نوشته آنتونی ایدن وزیر امور خارجه انگلیس، در ایام کودتا «نخست‌وزیر که هنوز مایل نبود کاملاً به کمونیست‌ها متکی شود، روز ۱۸ اوت (۲۷ مرداد) به پلیس دستور داد تظاهرات کمونیست‌ها را درهم شکند».^(۸۴) وی در ادامه می‌نویسد: «سرکوبی مخالفان سبب شده بود مصدق پشتیبانی کمونیست‌ها را از دست بدهد».^(۸۵)

شاید دلیل اصلی ردّ پیشنهاد حزب توده مبنی بر به میدان آوردن طرفداران حزب برای جلوگیری از کودتا علیه مصدق نیز همین مسئله بوده است. مصدق پیشنهاد کیانوری برای کمک را رد می‌کند. به عبارت دیگر شاید مصدق نگران این مسئله بوده که حزب توده به بهانه حمایت از وی سازمان مخفی نظامی خود را به میدان آورده و در شرایط هرج و مرج در داخل ارتش، خود به کودتایی کمونیستی دست بزند.

خاطرات کیانوری نیز نشان می‌دهد مصدق بیشتر به کنترل مخالفان سلطنت پرداخت. به نوشته کیانوری «مصدق که وحشت‌زده شده بود، به فرمانداری نظامی تهران دستور داد تظاهرات حزب توده را سرکوب کند. از صبح ۲۷ مرداد این دستور به اجرا گذاشته شد و در ساعات بعدازظهر و غروب به اوج رسید. در روز ۲۷ مرداد، نزدیک به ۶۰۰ نفر از افراد و مسئولین و کادرهای حزب که بعضی در رده‌های متوسط یعنی عضو کمیته‌های محلی بودند، دستگیر شدند که همین امر

ضربه بسیار بزرگی بر ارتباطات حزب وارد آورد».^(۸۶)

پیش از آن نیز تعلل مصدق در برخورد جدی با طرفداران شاه که آن هم ناشی از اتخاذ استراتژی حفظ سلطنت بود، باعث شد آن افسران به محوری برای تجمع مخالفان مصدق تبدیل شدند، اگر هم عده‌ای در ظاهر با مصدق همراه بودند، عملاً اقدام جدی برای حمایت از مصدق انجام ندادند.

در رابطه با ناتوانی مصدق در برخورد با کودتاچیان، در ایام کودتا باز هم استراتژی حفظ سلطنت باعث شده بود مصدق برای پیدا کردن مخفیگاه آنان تلاش جدی به عمل نیاورد. به علاوه مذاکرات مصدق با نمایندگان امریکا و تعهد وی به حفظ سلطنت خود علت دیگری بود که مصدق نتوانست با افسران تحت حمایت امریکا برخورد کند.

روزولت عامل اصلی خارجی کودتا در مصاحبه‌ای که تقریباً هم‌زمان با انتشار کتابش در خصوص کودتای ۲۸ مرداد انجام داد، اظهار داشت وقتی شاه به رم گریخت، به شماری از افسران طرفدار شاه در قرارگاه سیا در همسایگی سفارت امریکا پناه داده شد.^(۸۷)

گرچه برخی با این مسئله با تردید برخورد کرده‌اند، اما اصل مطلب این است که افسران طرفدار شاه تحت حمایت امریکا بودند. لذا عدم تلاش مصدق برای زیر نظر گرفتن تحرکات امریکایی‌ها، یکی دیگر از علل ضعف وی در کنترل کامل ارتش و دستگیری افسران طرفدار شاه بوده است. این مسئله نیز با استراتژی حفظ سلطنت مرتبط است. استراتژی مصدق در حفظ سلطنت، مستلزم حفظ روابط وی با ایالت متحده امریکا بود. لذا مصدق دو اشتباه در ارتباط با امریکا انجام داد که وی را از کنترل اوضاع توسط نیروهای نظامی طرفدار خود عاجز کرد: نخست به دنبال ملاقات با هندرسون سفیر امریکا، جلوی تظاهرات به نفع خود را گرفت و از انجام هرگونه تظاهرات و از جمله تظاهرات توده‌ای‌ها جلوگیری کرد.^(۸۸) البته شاید تأکید سفیر امریکا بر حفظ سلطنت یکی از دلایل مخالفت مصدق با انجام تظاهرات طرفداران خود بود زیرا کرمیت روزولت و هندرسون قبل از ملاقات با مصدق به توافق رسیده بودند که هندرسون حمایت خود از شاه به عنوان «شخصی که از نظر قانونی پادشاه است» اعلام کند.^(۸۹)

دوم مصدق برای اینکه روابطش با امریکایی‌ها به هم نخورد، از نظارت و کنترل بر اماکن متعلق به آنها خودداری کرد. این مسئله باعث شد افسران طرفدار شاه بتوانند برای اجرای نقشه‌های خود آزادی عمل داشته باشند.

تهدیدهای سفیر امریکا برای به انفعال کشاندن مصدق در نظارت بر عملکرد امریکاییان مؤثر بود. هندرسون طی ملاقات با مصدق از آزار و اذیتی که ایرانیان نسبت به شهروندان امریکایی روا داشته‌اند، سخن گفته بود.^(۹۰) معلوم نبود این اظهارات چقدر صحت دارد و چقدر به عمد ساخته و پرداخته خود امریکایی‌ها بوده است. البته در ادامه علت این ادعا روشن خواهد شد. هندرسون به مصدق اظهار داشت اگر این وضع خاتمه نیابد، مجبور خواهد شد به کلیه امریکاییان دستور دهد ایران را تخلیه کنند. هندرسون می‌گوید مصدق از وی خواهش کرد، چنین کاری نکند، زیرا تخلیه امریکاییان نشان خواهد داد حکومت او قادر به تسلط بر اوضاع نیست. هرچند در همان حال نخست‌وزیر، سازمان سیا را متهم ساخت که در پشت پرده انتشار فرمان شاه قرار دارد.^(۹۱)

جریان ملاقات هندرسون و مصدق نشان می‌دهد هدف اصلی سفیر امریکا از طرح آزار و اذیت امریکاییان این بوده که مصدق را از نظارت بر عملکرد آنها باز دارد و لذا آنها بتوانند افسران طرفدار شاه را تحت پوشش قرار دهند.

خاطرات کریمت روزولت عامل اصلی کودتا نیز نشان می‌دهد ملاقات هندرسون در جهت اهداف کودتاجیان صورت گرفته است. به نوشته روزولت پیشنهاد اینکه هندرسون در ملاقات با مصدق چه بگوید توسط وی به سفیر امریکا داده شده است. وی می‌نویسد: «به هندرسون گفتم پیشنهاد من این است که شما در مورد وضع امریکایی‌هایی که در فشار هستند، اعتراض کنید و بگویید مرتباً تلفن می‌شود و به آنها می‌گویند: امریکایی به خانه‌ات برگرد».^(۹۲) مصدق هم در موضع انفعالی قرار گرفته و از ترس اینکه نظارت بر عملکرد امریکاییان به قطع روابط با امریکا و تخلیه اتباع امریکایی از ایران بیانجامد، دست امریکاییان را در ایران باز گذاشت.

به نوشته روزولت قبل از آنکه هندرسون محل ملاقات را ترک کند، مصدق رئیس پلیس را خواست و دستورات لازم را به او داد.^(۹۳) اینکه هندرسون پیش از

ترک جلسه و به ابتکار خود مجدداً موضوعی را مطرح می‌کند، حتماً هدفی را در راستای کودتا دنبال می‌کرده است. وی پس از ملاقات با مصدق و هنگام ترک جلسه می‌گوید: «اعضای رسمی خانواده امریکاییان در اینجا اشاراتی از گروه‌های گوناگون مسئول در دولت ایران دریافت داشته‌اند. برخی مسئولان ایران مشکوک بودند که سفارت، پناهندگان سیاسی ایرانی را پناه می‌دهد. من مایلم صریحاً بگویم که این دروغ است».^(۹۴)

این مسئله باعث شد امریکاییان، افسران مخالف را تحت پوشش قرار داده و مانع دسترسی نظامیان طرفدار مصدق به آنان شوند. این وضعیت خود یکی از علل ناکامی مصدق در کنترل بر نیروهای نظامی بوده است. اگر دولت مصدق فعالیت امریکاییان را کنترل می‌کرد، به راحتی می‌توانست به مخفیگاه افسران دست یابد. روزولت به راحتی با زاهدی در مخفیگاهش مرتبط بود و هنگامی که به پیروزی کودتاجیان امیدوار بود، زاهدی را از مخفیگاهش خارج کرده و با یک تانک به مقر نخست‌وزیری برد. بنابراین استراتژی مصدق برای حفظ سلطنت و تأکید امریکاییان مبنی بر لزوم برخورد با احزاب طرفدار مصدق به ویژه حزب توده از یک سو و ممانعت از تعرض به سلطنت از سوی دیگر، مصدق را به موضع انفعال کشاند، روحیه موافقان مصدق را تضعیف و برعکس باعث تخریب بیشتر مخالفان شد. خاطرات روزولت نیز تأییدکننده این مطلب است که ملاقات هندرسون کمک زیادی به کودتاگران کرده است.

وی بعد از ملاقات سفیر امریکا با مصدق می‌نویسد: «هندرسون و من به این نتیجه رسیدیم که این حرکت کمک خوبی بود، و نیروی پلیس و هواخواهان شاه را تشویق می‌کند».^(۹۵) به عبارت دیگر طرفداران شاه می‌توانند آزادانه علیه مصدق اقدام کنند. بنابراین آنچه مسلم است اینکه هندرسون در هماهنگی با کودتاجیان مصدق را تشویق می‌کند جلوی هواداران خود را بگیرد. مصدق در ملاقات با هندرسون می‌پذیرد برای مقابله با کودتایی که بر ضد او در شرف تکوین است، از حزب توده کمک نگیرد.^(۹۶)

به احتمال زیاد هندرسون پس از ملاقات با مصدق، روزولت را از اینکه روز کودتا طرفداران مصدق به میدان نخواهند آمد، مطمئن کرده است. در زمانی که

مصدق فعالیت موافقان خود را منع کرده بود، روزلت قاصدانی به نزد فرماندهان لشگرهای اصفهان و کرمانشاه فرستاد و آنها را به حرکت به سوی تهران تشویق کرد. سرتیپ فرمانده لشگر اصفهان مردد بود، اما فرمانده لشگر کرمانشاه، سرتیپ تیمور بختیار، آماده هر کاری بود. رئیس شهربانی (سرتیپ ملّی) و فرماندار نظامی (سرهنگ اشرفی) هم خود را باخته بودند و حاضر نشدند در روز کودتای ۲۸ مرداد اقدامی بکنند. افسران فرماندهی که مستقیماً در کودتای اول دست داشتند، در بازداشت به سر می‌بردند، اما بقیه از قبیل سرتیپ محمد دفتری، سرتیپ فولادوند، سرهنگ خسروپناه با خیال آسوده به فعالیتشان ادامه دادند. زاهدی از مخفیگاه خود در «خانه امن» امریکا در تهران با رهبران نظامی و غیرنظامی کودتا در تماس بود.^(۹۷) البته خود مصدق در راستای استراتژی حفظ سلطنت تلاش داشت حرکات مخالفان سلطنت را کنترل کند اما تأکید امریکایی‌ها بر این مسئله وی را هرچه بیشتر مصمم کرد. به عبارت بهتر وی از پیامدهای بین‌المللی هرگونه اقدام علیه سلطنت بیش از پیش نگران شد... بنابراین با اهمالی که پیش از کودتا انجام گرفت، وی دیگر در روز کودتا نتوانست اقدام مؤثری انجام دهد.

وقتی خبر آشوب‌های خیابانی در ۲۸ مرداد به گوش مصدق رسید، رئیس شهربانی که آمادگی لازم را نداشت برکنار و به غلامحسین صدیقی وزیر کشور پیغام داد که سرتیپ شاهنده را جایگزین وی کند و وقتی فرماندار نظامی هم از فرمان نخست‌وزیر سرپیچید، مصدق دفتری را به فرمانداری نظامی منصوب کرد.^(۹۸) این در حالی بود که دفتری به کودتاگران نزدیک بود و انتصاب وی تعجب وزیر کشور مصدق را هم برانگیخته بود.

لذا موضع انفعالی مصدق علت اصلی تحرک کودتاچیان بود. درحالی‌که مصدق ختم تظاهرات را اعلام کرده بود، طرفداران شاه که از قبل توسط کودتاچیان سازماندهی شده بودند به خیابان‌ها ریخته و با کمک جمعی از ارتشی‌ها که لباس شخصی پوشیده بودند، به تظاهرات به نفع شاه پرداختند. این تظاهرات ادامه پیدا کرد و به تدریج ارباب و تهدید و چوب و چماق به آن اضافه شد. فعالیت آنان کم‌کم زیادتر شد و به کلوپ‌ها و مراکز احزاب طرفدار مصدق حمله کردند، سرانجام زاهدی از مخفیگاه خود خارج شد و خود را به مقر نخست‌وزیری رساند

و مصدق به سادگی سرنگون شد.

نتیجه‌گیری

از آنجاکه کودتای مثلث امریکا، انگلیس و شاه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی دکتر مصدق، تأثیر بسزایی در تاریخ معاصر ایران داشته و تحولات بعدی از جمله انقلاب اسلامی نیز از این رویداد متأثر بوده است، بررسی این حادثه همچنان مورد توجه تحلیلگران سیاسی و روابط بین‌الملل است.

نگاه به عملکرد دولت مصدق از منظر استراتژی وی در مقابل ارتش می‌تواند بخشی از زوایای تاریک ناکامی مصدق و موفقیت مخالفان وی را روشن کند. ادعای مطرح‌شده در ابتدای پژوهش این بود که استراتژی حفظ سلطنت با استراتژی مصدق در قبال نیروهای نظامی در تضاد بود لذا تضاد بین این دو سبب شد مصدق در تصمیم نهایی با اتخاذ استراتژی حفظ سلطنت، در کنترل ارتش ناتوان باشد.

بررسی تحولات منتهی به کودتای ۲۸ مرداد نشان می‌دهد مصدق به علت پیروی از استراتژی حفظ سلطنت نتوانست اقداماتی را انجام دهد که استراتژی وی در کنترل نظامی را تأمین کند. در اینجا شاید این استدلال مطرح شود که مصدق اقداماتی را برای کنترل ارتش انجام داد. از جمله انجام تصفیه در ارتش و جابه‌جایی فرماندهان عالی. اما باید گفت این اقدامات هر کجا با دیوار مقاومت دربار برخورد می‌کرد، متوقف می‌شد و به نتیجه دلخواه منتهی نمی‌شد. علاوه بر اینها ناتوانی مصدق در برخورد با اقدامات ضد امنیتی بخشی از نظامیان، خود دلیل دیگری است که نشان می‌دهد وی به علت ملاحظه طرفداران سلطنت، اقدام جدی برای برخورد با عوامل ضد دولت صورت نداد. ناکامی مصدق در برخورد با عوامل قتل افشار طوس فرمانده شهربانی و همچنین برخورد مسالمت‌آمیز وی با عوامل قاتله ۹ اسفند ۳۱، همه نمونه‌هایی از این دست هستند. مهم‌تر از همه اینها، ناکامی مصدق در روزهای کودتاست. درحالی‌که کودتا علیه وی در مرحله اول شکست خورده بود و احساسات عمومی به نفع مصدق بود، اما با کمال تعجب و ناباوری این رویداد به جای اینکه به استحکام هرچه بیشتر قدرت وی بیانجامد بستری را فراهم کرد تا مخالفان بتوانند توطئه خود علیه مصدق را به نتیجه برسانند.

به نظر می‌رسد علت مات شدن مصدق در ایام کودتا نیز تلاش وی برای حفظ سلطنت باشد. بنابراین مصدق به جای اینکه تمام تلاش خود را بر دستگیری عوامل کودتا و سرکوب مخالفان خود متمرکز کند، عکس این اقدام را انجام داد و تلاش خود را بر حفظ سلطنت و کنترل مخالفان سلطنت متمرکز کرد. البته تلاش امریکایی‌ها در انحراف مصدق از اقدام درست، بسیار مؤثر افتاد. امریکایی‌ها درحالی‌که مخفیانه با کودتاچیان در ارتباط بودند، در مذاکرات با مصدق تلاش کردند ذهن وی را به سوی سرکوب مخالفان سلطنت که موافقان مصدق بودند، هدایت کنند. در نتیجه مصدق نیز که خود نگران کودتا از سوی حزب توده بود، پیشنهاد امریکایی‌ها را برای توقف تظاهرات به نفع خود پذیرفت. این مسئله باعث شد زمینه برای حضور طرفداران سلطنت مهیا شود و کودتاگرانی که به علت تسامح مصدق هنوز در ارتش حضور داشتند با کمک خارجی پروژه کودتا علیه مصدق را پیش بردند و مصدق در کمال ناباوری خود را در محاصره کودتاگران دید. بدین ترتیب کودتا که کمتر تحلیلگری احتمال موفقیت آن را می‌داد به دولت ملی مصدق پایان داد و فصل جدیدی از حیات نظام شاهنشاهی ایران رقم خورد.

پی‌نوشت‌ها

۱. هربرت مارکوزه، کارل ر. پوپر (گفت‌وگو)، *انقلاب یا اصلاح*، چاپ سوم، مترجم: هوشنگ وزیری (تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱)، صص ۲۸-۲۹.
۲. رزا لوکزامبورگ، *اصلاح یا انقلاب*، مترجم: اسدالله کشاورز، چاپ دوم، (تهران: انتشارات آزادمهر، ۱۳۸۷)، ص ۱۰۹.
۳. هربرت مارکوزه، *پیشین*، ص ۳۱.
۴. همان، صص ۳۶ و ۴۷.
۵. همان، ص ۳۱.
۶. علی‌عسگر رضایی، *اصلاح یا انقلاب در ایدئولوژی مقدس*، (خرم‌آباد: انتشارات شاپورخواست، ۱۳۸۵)، ص ۱۵۰.
۷. همان، ص ۱۵۱.
۸. حمیدرضا جلالی‌پور، *جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی*، (تهران: انتشارات طرح نو، ۱۳۸۱)، صص ۱۱۷-۱۱۳.
۹. محمد مصدق، *خاطرات و تألمات مصدق*، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۷)، ص ۲۱۸.
۱۰. همان، ص ۲۷۳.
۱۱. همان، ص ۲۶۰.
۱۲. محمدعلی همایون کاتوزیان، *مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران*، مترجم: فرزانه طاهری، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۲)، ص ۲۲۱.
۱۳. محمد مصدق، *پیشین*، ص ۲۰۹.
۱۴. همان، ص ۲۱۱.
۱۵. همان، ص ۲۶۰.
۱۶. همان.
۱۷. همان.
۱۸. عزت‌الله نودری، *تاریخ اجتماعی ایران، از آغاز تا مشروطیت*، چاپ دوم، (تهران: انتشارات خجسته، ۱۳۸۱).
۱۹. مرتضی سیفی قمی تفرشی، *نظم و نظمیة در دوره قاجاریه*، (تهران: نشر تاریخ و فرهنگ ایران زمین، ۱۳۶۲)، ص ۲۱۷.
۲۰. همان، صص ۲۱۷-۲۱۸.

۲۱. محمدعلی همایون کاتوزیان، *تضاد دولت و ملت*، مترجم: علیرضا طیب، چاپ دوم، (تهران: نشر نی، ۱۳۸۱)، صص ۲۴۱-۲۴۰.
۲۲. یرواند آبراهامیان، *ایران بین دو انقلاب*، مترجم: کاظم فیروزمند و دیگران، چاپ نهم، (تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴)، ص ۱۵۳.
۲۳. همان، صص ۱۶۰-۱۵۹.
۲۴. همان.
۲۵. جان فوران، *مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، مترجم: احمد تدین، چاپ پنجم، (تهران: نشر رسا، ۱۳۸۳)، ص ۳۹۹.
۲۶. یرواند آبراهامیان، *پیشین*، ص ۱۶۳.
۲۷. همان، ص ۱۷۰.
۲۸. همان، ص ۱۸۴.
۲۹. جان فوران، *پیشین*، ص ۴۳۲.
۳۰. *نطق‌های دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس شورای ملی*، جلد اول، دفتر دوم (تهران: انتشارات مصدق، ۱۳۴۸)، ص ۱۲۲.
۳۱. بهرام افراسیابی، *خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی*، (تهران: انتشارات سخن، ۱۳۶۶)، ص ۱۳.
۳۲. همان، ص ۲۱.
۳۳. محمد مصدق، *پیشین*، ص ۲۰۹.
۳۴. بهرام افراسیابی، *پیشین*، صص ۳۳-۳۲.
۳۵. همان، ص ۳۸.
۳۶. باقر عاقلی، *نخست‌وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار*، (تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۷۰) ص ۷۳۳.
۳۷. همان، ص ۷۳۵.
۳۸. همان، ص ۷۳۶.
۳۹. همان، ص ۷۴۴.
۴۰. باقر عاقلی، *شرح رجال سیاسی - نظامی معاصر ایران*، (تهران: انتشارات گفتار، ۱۳۸۰)، صص ۱۴۸۸-۱۴۸۷.
۴۱. محمد مصدق، *پیشین*، ص ۱۸۵.
۴۲. نورالدین کیانوری، *خاطرات*، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱)، ص ۲۵۶.
۴۳. محمدعلی همایون کاتوزیان، *مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران*، *پیشین*، ص ۲۲۱.
۴۴. محمد مصدق، *پیشین*، ص ۲۰۹.
۴۵. همان.
۴۶. همان.
۴۷. محمدعلی همایون کاتوزیان، *مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران*، *پیشین*، ص ۱۶۳.

۴۸. همان، ص ۱۶۴.
۴۹. باقر عاقلی، شرح رجال سیاسی - نظامی معاصر ایران، پیشین، ۱۴۸۷.
۵۰. بهرام افراسیابی، پیشین، ص ۵۳-۵۲.
۵۱. همان، ص ۵۳.
۵۲. حسین فردوست (خاطرات): ظهور و سقوط حکومت پهلوی، جلد اول، چاپ دوم، (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰)، ص ۱۷۲.
۵۳. باقر عاقلی، نخست‌وزیران ایران، پیشین، ص ۷۶۷.
۵۴. همان، صص ۴۸-۷۴۷.
۵۵. همان، صص ۵۹-۷۵۸.
۵۶. همان، ص ۷۵۹.
۵۷. سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، (قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱)، صص ۵۱-۲۵۰.
۵۸. محمدعلی همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، پیشین، ص ۱۶۴.
۵۹. باقر عاقلی، نخست‌وزیران ایران، پیشین، ص ۷۶۵.
۶۰. مصطفی اسلامی، زندگینامه محمد مصدق، (تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۱)، ص ۲۸۴.
۶۱. همان، صص ۸۵-۲۸۴.
۶۲. باقر عاقلی، نخست‌وزیران ایران، پیشین، ص ۷۶۶.
۶۳. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، (مجموعه مقالات)، بر کشور ما چه گذشت؟، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۹)، صص ۱۲۰-۱۱۹.
۶۴. حسین فردوست، پیشین، ص ۱۷۴.
۶۵. همان، صص ۱۷۴-۱۷۵.
۶۶. همان، ص ۱۷۰.
۶۷. محمد مصدق، پیشین، ص ۲۱۵.
۶۸. همان، ص ۲۱۶.
۶۹. همان، صص ۷۲-۲۷۱.
۷۰. همان، ص ۳۹۷.
۷۱. همان.
۷۲. همان، ص ۲۷۱.
۷۳. جان فوران، پیشین، ص ۴۳۳.
۷۴. ریچارد کاتم، ناسیونالیسم در ایران، مترجم: احمد تدین، چاپ چهارم، (تهران: انتشارات کویر، ۱۳۸۵)، ص ۳۵۶.
۷۵. باقر عاقلی، شرح رجال سیاسی، پیشین، ص ۱۴۸۸.
۷۶. خاطرات نورالدین کیانوری، پیشین، ص ۲۵۸.
۷۷. بهرام افراسیابی، پیشین، ص ۱۹۴.

۷۸. محمدعلی سفری، قلم و سیاست، از استعفای رضاشاه تا سقوط مصدق، (تهران: نشر نامک، ۱۳۷۱)، ص ۸۹۵
۷۹. همان، ص ۸۶۱
۸۰. محمدعلی همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، پیشین، ص ۲۲۶
۸۱. محمد مصدق، پیشین، ص ۲۹۵
۸۲. محمدعلی همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، پیشین، ص ۲۳۴
۸۳. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۰۱-۱۰۰
۸۴. آنتونی ایدن، *خاطرات ایدن*، مترجم: کاوه دهگان، (تهران: انتشارات فرزانه، ۱۳۵۷) ص ۳۰۲
۸۵. همان.
۸۶. خاطرات نورالدین کیانوری، پیشین، ص ۲۶۸
۸۷. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۱۲
۸۸. همان، ص ۱۰۷
۸۹. کریمت روزولت، *کودتا در کودتا*، مترجم: انتشارات جاما، (تهران: انتشارات جاما، بی تا)، ص ۱۹۶
۹۰. هوشنگ مهدوی، پیشین، ص ۱۰۷
۹۱. همان، ص ۱۰۷
۹۲. کریمت روزولت، پیشین، ص ۱۹۶
۹۳. همان، ص ۱۹۹
۹۴. احمدعلی رجایی، *اسناد سخن می‌گویند؛ مجموعه اسناد سرّی روابط خارجی ایران با امریکا و انگلیس در دوران نهضت ملی ایران*، جلد دوم، (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۸۳)، ص ۱۱۸۷
۹۵. همان.
۹۶. محمود تفضلی، *مصدق، نعت، کودتا*، (تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۸)، ص ۱۱۵-۱۱۶
۹۷. محمدعلی همایون کاتوزیان، مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران، پیشین، صص ۲۳۴-۲۳۵
۹۸. همان، ص ۲۳۵